

باز نمایی Darstellung :

فعل **Vorstellen** به معنی لغوی «پیش بردن به سوی آنچه در برابر است»، به طور معمول در معرفی چیزی یا کسی به شخصی دیگر به کار می‌رود.

در فلسفه **Vorstellung** دو معنی دارد:

۱- معنی گسترده که برابر است با لفظ «ایده» (چنان که جان لاک به کار می‌برد و نه به معنی مورد نظر هگل)، و در بر دارنده اندیشه، مفهوم، شهود، حس و ادراک حسی. کانت **Vorstellung** را به همین معنی به کار می‌برد، و آنرا به «تصور»، «تصویر» بر می‌گردانیم.

۲- در معنی محدود تر و دقیق تر در تضاد است با ادراک حسی و حس و شهود، زیرا لزوماً نیازی به حضور ابژه باز نمایی شده ندارد، و یا به یک شخص خاص اشاره ندارد. حال اگر ما نکته مورد نظر ما کار بردن مفهوم «باز نمایی» باشد که رابطه ایست میان ابژه بی و تصور ذهنی آن ابژه، لفظ **Darstellung** را به کار می‌بریم، که به دقت به معنی «یاز نمود» و «باز نمایی» است. (۱):

۱- در برابر **Vorstellung** لفظ انگلیسی **Representation** و لفظ فرانسه **Représentation**، و در

برابر **Darstellung** لفظ انگلیسی و فرانسه **Exposition** را به کار می‌بریم.

این تفاوت فلسفی و نظری میان «تصور کردن» و «باز نمایی» بسیار مهم است. زبان آلمانی با کار برد دقیق **Vorstellung** و **Darstellung** راه را برای درک بهتر مسأله می‌گشاید:

۱- چیزی به تصور در می‌آید و میان این شکل ذهنی و تصور شده با خود آن چیز تفاوت وجود دارد، باید دید که آیا امر تصور شده دقیق است یا نه.

۲- چیزی بیان میشود و میان این شکل بیان شده و خود آن چیز تفاوت وجود دارد، باید دید که آیا شکل بیان شده راه را برای درک آن چیز می‌گشاید یا نه. لایب نیتس در بند ۶۰ «مونا دلوژی» (که آنرا به زبان لاتین نوشته بود) از «مونادی که طبیعت آن بیانگری است، و در نتیجه هر چیزی را میتواند بیان یا نمایان کند» یاد کرد.

از نظر کانت و هگل نکته را به زبان آلمانی میتوان دقیقتر بیان کرد. مسأله بر سر دقت تصور و بیانگری است، آیا با امر واقعی همخوان هستند یا نه، و چه رابطه میان تصور یا بیان امری

با خود آن امر وجود دارد. در گام بعد با نشانه‌شناسی (به ویژه در آثار چارلز سندرس پیرس) امری دیگر هم مطرح میشود: چه رابطه‌ای میان خود چیز، تصور از آن چیز و بیان آن چیز وجود دارد؟

مارکس با توجه به کار برد دو لفظ *Vorstellung* و *Darstellung* در آثار هگل، مفهومی پیچیده‌تر از «باز‌نمایی» را پیش کشید. یک تصویر باز‌نمایی امریست که به عنوان الگو یا مدل برای تصویرگر وجود دارد، اما در عین حال نشانه‌ای فاصله‌ی میان فهم شهودی تصویرگر و واقعیت هم هست:

«حتی شاید فاصله‌ی میان ادراک حسی و مفهوم باشد». از سوی دیگر باز‌نمایی به عنوان بیانگری، یک کارکرد ذهن انسان، و گنشی فکری و روانی است. مارکس در سرمایه از نتیجه‌ی کار که پیش‌تر به شکل ایده یا مفهومی در ذهن کارگر وجود دارد یاد: «یک عنکبوت‌کاری را به پیش میبرد که به کار یک بافنده همانند است، و یک زنبور میتواند یک انسان معمار را با شبکه‌سازی‌های موم عسل شرمنده کند. اما آنچه بدترین معمار را از بهترین زنبور متمایز میکند این است که معمار پیش از آنکه شبکه را در موم بنا کند، آنرا در سر خود میسازد. در پایان هر فراشد کار نتیجه‌ی به دست می‌آید که پیش‌تر کارگر آنرا در آغاز کار متصور شده بود و در نتیجه پیشاپیش به شکل ایده‌ی (= فکری، تصویری *Ideen*) وجود داشت (س ۱: ۲۸۴).

مسئله این است که باز‌نمایی تا چه حد نتیجه‌ی خود واقعیت است، تا چه حد به فهم از واقعیت یا تاویل آن مربوط میشود. وقتی مارکس در پس‌گفتار چاپ دوم سرمایه مینوشت که «البته که روش بیانگری باید متفاوت از روش پژوهش باشد» (س ۱: ۱۰۲)، به همین نکته توجه داشت. روش بیانگری فقط شگرد‌های فن بیان و هنر ایجاز و ... نیست، بل با استعاره‌ها و مجاز‌های بیان (و مهمتر با تاویل‌های ناشی از پیش‌دانسته‌ها) همراه میشود.

اکنون، به ادامه‌ی بحث مارکس دقت کنیم: «پژوهش باید موضوع مورد تحقیق را در جزئیات آن مطرح، شکل‌های مختلف تکامل آنرا تحلیل و مناسبت‌های درونی آنها را کشف کند. فقط پس از انجام این کار است که حرکت راستین میتواند به طور درخور تشریح شود. اگر این کار با موفقیت انجام شود، اگر زنده‌گی موضوع مورد نظر در ایده‌ها منعکس شود، آنگاه شاید چنین به نظر برسد که ما در برابر خویش یک شالوده‌ی غیر تجربی داریم» (س ۱: ۱۰۲). بیان چیزی، به طور معمول، قرار دادن آن چیز در یک دسته‌بندی خاص و به اصطلاح مقوله

بی کردن آن است. وقتی ما از سیب، انار، بادام مفهوم کلی میوه را میسازیم، یک بیانگری کلی کرده ایم و لفظ میوه بیان کلی است. این بیان تجریدی در تخیل من وجود دارد. واژه «میوه» بدمن این که خودش به یک امر واقعی و موجود باز گردد، در ذهن من به جای سیبی واقعی، یا اناری واقعی، قرار میگیرد. در نتیجه، آنچه در این چیزها مهم میشود نه هستنِ راستین آنها برای ادراک حسی و فهم من، بل گوهر باز نمایی اییست که خود من ساخته ام. اگر دقت کنیم متوجه میشویم که این جا باز نمایی تا حدودی همان نقش مفهوم ایدیالوژی را دارد و به آگاهی دروغین همانند میشود.

در ایدیالوژی آلمانی مارکس نخستین کوشش در معرفی نظری فراشد بیانگری را به عمل آورد. مهمتر، او «باز نمایی از شکل افتاده و راز آمیز» را هم پیش کشید و نشان داد که هر دوران تاریخی تصویری از خود در دست دارد که بیشتر یک باز نمایی به معنی ایدیالوژیک یا بازگونهء واقعیت است. این نکته به بهترین شکل در بحث بتواره گی کالاها در مجلد نخست سرمایه مطرح شد. تحلیل مارکس از پول چون رسانهء مبادلهء کالا های مختلف روشنگر مرحله یی از زنده گی اجتماعیست که در آن نشانه ها مسلط میشوند. نکته اما چندان درک نشد، تا در نیمهء دوم سدهء بیستم بار دیگر، از راههای دیگر، باز مطرح شد. نشانه که در نشانه شناسی و زبان شناسی پس از مارکس، به ویژه به خاطر کتاب درسهای زبانشناسی همه گانی «فردیناند سوسور»، به عنوان رابطه یی میان دال و مدلول، میان مفهوم و امر واقعی، شناخته شد، به ما یاری میکند تا بحث مارکس در مورد پول را بار دیگر مورد نظر قرار دهیم. پول نشانه اییست که مبادله و یا تعویض دو چیز متفاوت را ممکن میکند. «ژان بودریار» در نخستین مرحلهء کار فکری اش این نکته را گسترش داد. او چنین استدلال کرد که در نظم مبادلهء چیزها و در جامعهء معاصر، نشانه که کارش با غنای معنی آغاز میشود، در ارتباط های انسانی خالی از معنی میشود، به جای اینکه رابطهء میان دال و مدلول باشد، خود تبدیل به دال میشود و هر نشانه به معنی همه چیز، و در نتیجه به معنی هیچ چیز به کار میرود. این سان تماس با واقعیت از بین میرود و ما با نشانه های شناور و با نشانهء نشانه ها باقی میمانیم. «بودریار» در آثار بعدی خود با پیش کشیدن مفهوم «وانموده» و اهمیت وانموده ها در نظم زنده گی امروز که به جای واقعیتها مینشینند، همچنان به این بحث آغازین خود وفادار ماند.